

# خوانش کودکانه؛ مبنایی برای نقد ادبیات کودک و نوجوان

نوجوانان برگزار شده،  
عده‌ای دیگر از  
کارشناسان نیز  
شرکت داشتند.  
گزارشی از این  
میزگرد تقدیم می‌شود.

کودک و نوجوان»  
شرکت کردند.  
در این میزگرد که در  
سالن آفریش‌های  
هنری کانون پرورش  
فکری کودکان و

علی‌اصغر سیدآبادی  
حسین‌شیرازی  
علی‌عباسی و مهدی  
کاموس در میزگردهای  
با عنوان «رویکردهای  
جدید نقد ادبیات

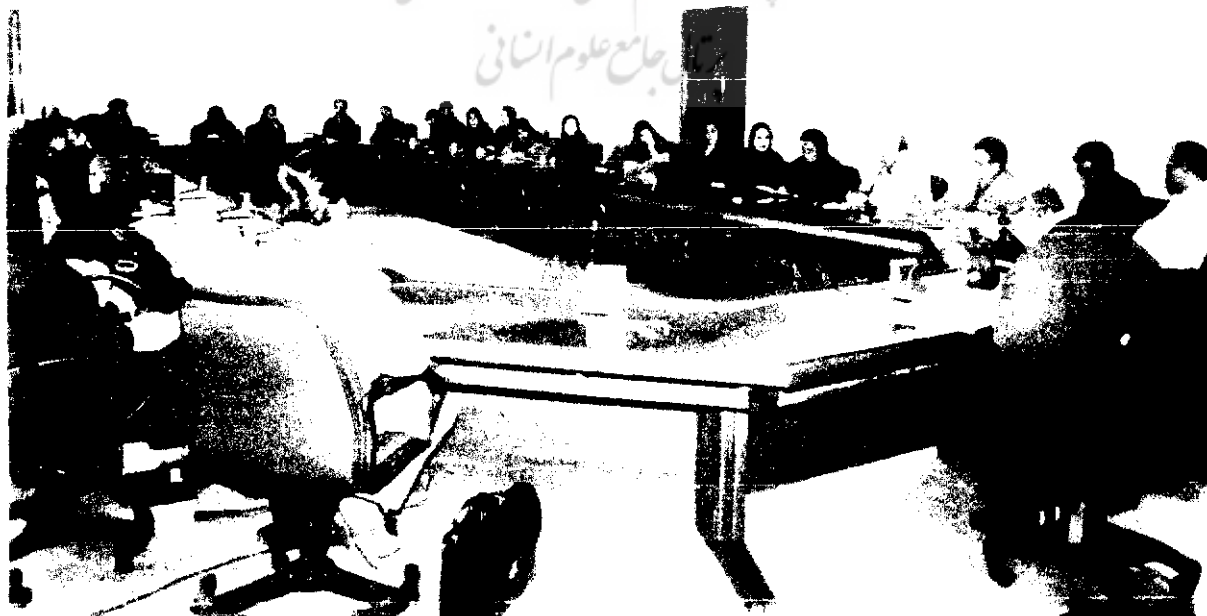
علی‌محمد حق‌شناس  
جمال‌الدین اکرمی  
نوش‌آفرین انصاری  
شهرام اقبال‌زاده  
شکوه‌حاجی نصرالله  
مهدی حجوانی

۳۵

نظری برای شناخت ادبیات دسترسی پیدا کنند. این که ادبیات چیست و چگونه پدید می‌آید؛ چهره‌ای که بیش از همه در این زمینه برجسته است، همان طور که می‌دانید، ایشکلوفسکی است که به موضوع آشنایی‌زدایی می‌پردازد و معتقد است که در عرصه زبان، به کمک ابزارهای خاص ادبی، از زبان معمولی و به اصطلاح خودکار شده، آشنایی‌زدایی می‌شود. این کار به دو صورت انجام می‌شود؛ یا از

علی‌محمد حق‌شناس: اگر مقدور باشد، سعی می‌کنم ابتدا گزارشی از حرکت نقد ادبی تا به امروز، خدمت دوستان بدهم. چیزی که به ذهن من می‌رسد، این است که نقد ادبی در عصر جدید، تا آن جایی که بر من شناخته شده است، با تلاش‌ها و کارهای فرمالیست‌های روسی شروع می‌شود. عرض شود که در این جا برای نخستین بار، تلاشی انجام گرفته تا به بیکره یک دست و منسجمی از دانش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجمع علوم انسانی



طریق افزایش قواعد یا از طریق شکست آن قواعد. با آشنایی‌زدایی کردن، زبان در حقیقت، جلوه تازه‌ای پیدا می‌کند. این فکرها عمدتاً از طریق یاکوبسن، به حلقهٔ پراگ می‌رسد. در همین دوره در سوئیس، فردیناند دو سوسور، به کارهای زبان‌شناسی می‌پردازد. این دو با هم ترکیب می‌شوند و زمینه‌ای که بعدها به عنوان ساخت‌گرایی شناخته می‌شود، فراهم می‌آید. در همین دوره، تلاش‌هایی هم در آن سر اقیانوس کبیر، آتلانتیک و اقیانوس اطلس صورت می‌گیرد که متبلور می‌شود در آن چه به آن می‌گویند نقد نو (New Criticism). نیوکریتیکی‌ها، همراه با ساخت‌گرایان، زمینه‌ای برای شناخت و بازشناخت علمی مهیا کردند. البته، نیوکریتیکی‌ها ساخت‌گرایان نیستند. سعی عمده همه این تلاش‌ها، چه ساخت‌گرایان و چه زبان‌شناسان ساخت‌گرای سوئیسی، چه فرمالیست‌های روسی و حلقه پراگ و چه نیوکریتیکی‌ها، عمدتاً بر این است که برای ادبیات یک منطق، دستور و چارچوب نظری فراهم کنند و ادبیات را به صورت منطقی مورد بررسی قرار دهند و از آن صورت استنباطی قبلی بیرون بیاورند. عرض شود که اگر اشتباه نکنم، این در سال‌های قبل از ۱۹۶۵ میلادی، به پیدایش مکتب ساخت‌گرایی یا ساختارگرایی می‌انجامد. ساختارگرایی که جایگاه اصلی‌اش زبان‌شناسی است، در کارهای کسانی، به خصوص بارت متبلور می‌شود، ولی بارت خودش ذهنیت بسیار بسیار فعالی دارد. یکی از نوابع دائم در حال تحول است و مدام تئوری می‌سازد و این تئوری‌ها را به نقد می‌گیرد و تئوری‌های خودش ساخته را به نحوی نقد می‌کند؛ یعنی «می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش»؛ به این صورت و سرانجام از دل همین تلاش‌های بارت است که زمینه برای ساختارشناسی پیدا می‌شود. این حرفی که عن می‌زنم، شاید خیلی غیرعلمی و غیردانشگاهی به نظر برسد. دلیلش

این است که دارم از حافظه‌ام نقل می‌کنم. باری، ژاک دریدا که به نوعی مبدع اصطلاح «ساختارشناسی» است، سعی می‌کند نشان بدهد که هرگونه چارچوب نظری و منظم برای مطالعه ادبیات، امر بیهوده‌ای است و ادبیات یک وضعیت دائم در حال تحول است. در واقع، متنی است که پیوسته خوانده می‌شود و در هر بار خواندن، تغییر می‌کند و ناگزیر در قالب هیچ ساخت مشخصی نمی‌گنجد. این وضعیت است که ما امروز در آن هستیم و در حقیقت، صورت غالب نقد ادبی به این جا رسیده است. حالا اگر بخواهیم چند تا اسم بیاورم، اسم‌هایی که به ذهنم می‌رسد، یکی رنه و لیک است که مظهر و نماینده نقد نو (New Critic) شمرده می‌شود و لیویس در مقابلش او یکی از آدم‌هایی است که رو به روی رنه و لیک می‌ایستد و معتقد است که ادبیات در قالب هیچ تعریفی، در قالب هیچ چارچوب نظری نمی‌گنجد. به اعتقاد لیویس، فقط از طریق ششم پروردهٔ افرادی که درگیر ادبیات هستند، می‌شود به شناخت ادبی و به تحلیل ادبی پرداخت. لیویس از جمله کسانی است که دیدگاه‌هایش در نقد ادبی معاصر، بسیار مؤثر بوده. کل حرف دریدا هم همین طور که عرض کردم، این است که ما باید کار را به متن محدود کنیم و متن چیزی نیست جز دال، جز صورت و یک مقدار نشانه که از رهگذر این دال‌ها، این صورت‌ها و این نشانه‌ها و از رهگذر برخورد با این دال‌ها هر کسی، هر خواننده‌ای دوباره این متن را تعبیر می‌کند و متن را انکار باز می‌سازد و گویی نوعی خلق پیوسته در این کار است و یا نوعی دلالت مستدام. در نتیجه، هر بار متن به گونه‌ای تازه تعبیر می‌شود؛ تعبیری که خودش می‌گوید دیفرانس یا دیفرانس که ترکیبی است از کار difer کردن و diffrent بودن. او defer و difer را با هم ترکیب کرده و «دیفرانت» را ساخته؛ یعنی به عقب انداختن به عقب انداختن شناخت یا تعبیر نهایی متن. هر

بار که ما متنی را می‌خوانیم، تعبیری تازه می‌گیریم و شناخت کامل یک مرحله به عقب می‌رود و همین طور تا آخر. ما در این مرحله هستیم و تقریباً می‌توانم بگویم که جهان، دست‌اندرکار شناخت کارهای دریدا و پیشنهادهای دریدا است. اقبال‌زاده: مطلبی که خدمت‌تان می‌خواهم عرض کنم، در ارتباط با ایران و وضعیت نقد موجود است که به نوعی بازتاب گرایش‌های جدید، هم در نقد



بزرگسال ما و هم در ادبیات کودک ما به چشم می‌خورد. ببینید، موقعی که ما از رویکردهای جدید در نقد ادبیات کودک صحبت می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که خود ادبیات کودک، فصلی هست که ادبیات را خاص می‌کند. ما دو جور می‌توانیم به این قضیه نگاه کنیم: آیا ادبیات کودک، همان ادبیات عام است و یا مفهوم جدید و بار جدیدی به این ادبیات می‌دهد. به نظر من در کل، ادبیات کودک و نیز ادبیات نوجوان، از نظر شناخت‌شناسی در یک مقوله می‌گنجند. من مثالی می‌زنم. اگر ادبیات را به طور کلی، به خانه‌ای تشبیه کنیم، می‌توانیم جایگاه ادبیات کودک را در این خانه، شبیه اتاق کودک بدانیم. اتاق کودک، ویژگی‌هایی خواهد‌ناخواه با اتاق بزرگسال متفاوت است و چیزهایی که در اتاق کودک هست، باز هم متفاوت است؛ از تختش گرفته

تا رنگ اتاق که بهتر است رنگ شاد باشد. اسباب بازی‌های ویژه‌ای دارد و کتاب‌های ویژه‌ای، پس خاص بودن ادبیات کودک، در این حد و حدود است و این طور نیست که دو جهان کاملاً متفاوت از هم باشند. حداکثر اگر ما بخواهیم تفاوتی قائل شویم، براساس روان‌شناسی رشد و ویژگی‌ها و نیازهای مقاطع مختلف رشد کودک، چه از نظر بیولوژیک و چه به لحاظ عاطفی است، بعضی مواقع‌ها از دیدگاه آموزشی و اخلاقی به ادبیات کودک و به عنوان ابزار به آن نگاه می‌شود که این دیگر ادبیات نیست. نکته این است که در هر حال، ادبیات کودک نگاه بیرونی هم دارد. در حالی که ادبیات بزرگسال، خود مرجع به حساب می‌آید نگاه نمی‌کند و در فکر این نیست که مخاطبش را تربیت کند یا نکند. اگر کسی یا نگاه بیرونی به ادبیات بپردازد، درس نامه و اندرزنامه برای کودک خواهد آفرید که ادبیات نیست.

در رویکردهای جدید نقد ادبی، ما از کودک درون متن یا خواننده درون متن سخن می‌گوییم. به عبارتی، به صورت خواننده مستقر در نظر گرفته می‌شود که این می‌شود ادبیات. اگر به این صورت نباشد و نویسنده و شاعر به خواننده واقعی و خواننده بیرونی فکر نکنند، شعری می‌گویند یکنامه‌ای؛ مثل همان شاعر معروف که در شعرش، کودک را می‌ترساند که فلان کار را بکنی؛ پاسبان می‌آید و تو را می‌گیرد و از این صحبت‌ها که از اولین شعرهایی است که در ایران برای کودک نوشته شده، خب، این اندرزنامه است. این ادبیات به مفهوم خاصش نیست که آن باز عاطفی خلأقه را داشته باشد و کودک با آن رابطه دوسویه برقرار کند. بنابراین اگر تفاوتی هست در ادبیات کودک، از این منظر است؛ یعنی نیازهای مقطع خاص کودکی و نوجوانی که البته، الزامی هم نیست که شاعر یا نویسنده، مثلاً روان‌شناسی رشد خوانده باشد. بعضی از شعرا و نویسندگان، باندانه به کودک

نزدیک هستند. درکش می‌کنند و اثری که می‌آفرینند، ارتباط طبیعی و دوسویه با کودک برقرار می‌کند. از طرفی، ممکن است یک نویسنده همه این مراحل را بداند، شناخت علمی هم داشته باشد، ولی چون به آن کودک درون متنی توجهی نمی‌کند، اثری که می‌آفریند، اصلاً اثر کودک نباشد. حق شناس: نکته‌ای که شما گفتید، واقعاً در مورد ادبیات کودک، نکته بسیار مهمی است؛ به ویژه این که ادبیات کودک نباید اندرزنامه باشد. چند وقت پیش، من در این مورد یک چیزی خواندم در یکی از این کتاب‌هایی که نتیجه تحقیقات خانمی هست به نام رقیه حسن. خیلی جلب نظر کرد و آن چگونگی پیدایش توانش ادبی در کودک است. خود رقیه حسن، اگر اشتباه نکنم، در این زمینه‌ها خیلی فعال است و اگر باز اشتباه نکنم یا در نیوزیلند و یا در استرالیا کار می‌کند و کارهای خیلی خیلی ارزشمندی دارد. این مطلبی که من می‌گویم، در کتابی آمده به نام Language linguistic and verbalize بحثی که می‌کند، خیلی خیلی مهم است. چه می‌شود که کودک، همراه یا همزمان با بلافاصله بعد از کسب توانش زبانی، به توانش ادبی هم دست می‌یابد؟ البته، او اصطلاح توانش را به کار نمی‌برد. رقیه حسن، پیر و نظریه دیگری است که با توانش کاری ندارد، ولی جنب چیزی که می‌گوید، قابل تعبیریه توانش هست.

عرض شود که نتیجه تحقیقات رقیه حسن و گروهی که در این زمینه تحقیق کردند، از جمله یکی این بوده که کودک به طور کلی، به هیچ‌گونه از این نتایج اخلاقی که در کتاب وجود دارد، آگاهی و یا علاقه ندارد و فراموش هم می‌کند. در نتیجه، هرگونه آموزشی که از رهگذر کتاب‌های ادبی به کودک داده می‌شود، به باد هوا می‌رود. آن چه می‌ماند، به گفته رقیه حسن، تکرار و توازی در آهنگ است در مراحل اولیه، به عبارتی، از رهگذر حساس شدن کودک به تکرارها، تکرار عناصری

مختلف در سطوح گوناگون، صداها، هجاها، کلمات، الگوهای دستوری و جز این‌ها، رفته رفته پی به الگوهای ادبی می‌برد و این‌ها را کشف می‌کند. از رهگذر توازی متوجه می‌شود که این تکرارها باید هر بار با اندکی تفاوت باشد؛ یعنی تکرار محض نباشد: آب، آب، آب، آب، نباشد، بلکه آب، خواب، تاب باشد. باید چیزی هم به موازات تکرار پیش بیاید تا کودک متوجه شود که تشابهی وجود دارد و یا تقابل و اختلاف آهنگ از مهم‌ترین عناصر تکوین توانش زبان و توانش ادبی در کودک است. همراه با آهنگ، رفته رفته نوعی زمینه برای رشد توانش ادبی در کودک به وجود می‌آید که بعد از آن، هر چه بر سال‌های عمرش اضافه می‌شود، چیزهای تازه و پیچیده‌تری بر ظرفیتش افزوده می‌شود. لذا مطالبی که جزو آموزش اخلاقی و اصالت این‌ها می‌شود، در سال‌های بعدی است و نه در سال‌های اولیه. این‌ها چیزهایی است که رقیه حسن می‌گوید. حجویانی: من فقط تقاضا می‌کنم دوستانی که صحبت می‌کنند، از محور اصلی خیلی دور نشوند، هدف ما این است که رویکردهای جدید نقد ادبی، به طور خلاصه چیست؟ آیا این رویکردها متنی یا فرامتنی است؟ نویسنده‌محور است؟ متن‌محور است؟ خواننده‌محور است؟ این اتفاق‌هایی که افتاده در نقد جدید و نقد بعد از نقد مدرن چیست؟ و در ادبیات کودکان، چه شکلی دارد و یا چه شکلی می‌تواند داشته باشد؟

حاجی نصرالله: به نظر من، اگر می‌خواهیم وضعیت کنونی نقد را بشناسیم، اول باید ببینیم که رویکردهای قدیمی نقد چه بوده؟ نکته دوم، این است که ببینیم، ما الان در ارتباط با ادبیات کودکان، چه چیزی می‌خواهیم به کودکان‌مان ارائه بدهیم؟ ببینیم نقد قدیمی را نگاه کنیم، ببینیم آن جا به طور مشخص منتقد یا خواننده‌ای که یک خواننده خاص هست و اثر را بررسی می‌کند، می‌آید به این نگاه می‌کند که اثر یا هیچ یک از آن الگوهای ذهنی‌اش

متن یعنی چه؟ از طرفی، ادبیات کودکان را چه تعریف می‌کنیم؟ در درجه اول، این که کودک از خواندن آن ادبیات لذت ببرد و تخیلش و خلاقیتش گسترش پیدا کند و او به دو دنیای مطلوبش که همان واقعیت و خیال است، کشانده شود. خب، آیا این رویکردهای مختلف به نقد، جاده‌ای نیست که کودک را به این مسیر بکشاند و زمینه‌اش را فراهم کند. امروز اگر اثری را نقد می‌کنیم، دیگر اقتداری وجود ندارد که یک منتقد با رویکرد جدید بگوید، حرف فقط حرف من، از زاویه‌های مختلف کتاب را نگاه می‌کنند. این رویکرد چه تحولی در ادبیات کودکان یک کشور می‌تواند بگذارد؟ بر نویسندگان چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟ آن‌ها می‌توانند چشم‌اندازهای مختلف را نگاه کنند. فن می‌گویم رویکردهای جدید، ماحصل هر آن چیزی است که در گذشته داشتیم. از اعصار تاریخ رسیده به این نقطه رسیده به قرن بیست و یکمی که ما می‌گوییم حقیقت همه‌اش پیش یک نفر نیست.

حجواتی، یعنی شما مسئله آموزش را فی‌المثل در ادبیات کودکان منتقدی می‌دانید یا...؟

حاجی نصرالله: منتفی می‌دانم. من فکر می‌کنم که اگر ادبیات کودکان، در قالب آموزش‌های مختلف باشد، پیشرفتی نخواهد داشت. چرا؟ چون الان به خصوصی تا به وجود آمدن رانانه و اطلاعاتی که کودک از جاهای مختلف می‌گیرد، این اطلاعات می‌تواند شامل امور آموزشی و اخلاقی هم باشد. الان ادبیات و وظیفه‌اش تخصصی‌تر است.

شیخ‌الاسلامی: خانم حاجی نصرالله جمله‌ای گفتند که به نظر من می‌شود روی آن بحث کرد. خانم حاجی نصرالله گفتند که رویکردهای جدیدی که ما در نقد ادبی داشتیم، حاصل وضعیت جدیدی بود که در جهان شاهدش بودیم. فکر می‌کنم آقای دکتر حق‌شناس هم قبول داشته باشند که اگر بخواهیم ببینیم مهم‌ترین مؤلفه و مهم‌ترین ویژگی این شرایط جدید چیست، آن پراکندگی یا از هم

تناقص نداشته باشد. از جمله روی آن محتوای اثر، چیزهای خاص می‌گذارد. مثلاً می‌خواهد که اثر یک معنای مشخص داشته باشد؛ یک کلیشه خاص، یک تفکر خاص و در همان چارچوب حرکت کند. بعد می‌بینیم که جهان ما یک جهان دوقطبی است. در واقع بین عین و ذهن تقابل داریم و آن‌هایی که طرفدار عین هستند، خاستگاه‌های خودشان را مطرح می‌کنند. آن‌هایی که طرفدار ذهن هستند نیز خاستگاه‌های خودشان را پیش می‌کشند و در ارتباط با آن می‌آیند آثار را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ یعنی در ارتباط با آن سیستم فکری خودشان. ولی ما می‌بینیم زمان می‌گذرد، انقلاب علمی می‌شود، بعد عصر اطلاعات پیش می‌آید و حالا به طور خاص، اصل عدم قطعیتی که هایزنبرگ مطرح می‌کند، خُب، تمام این‌ها در زندگی بشر تأثیر می‌گذارد و بالتبع، تأثیرش را روی ادبیات هم می‌گذارد. در نتیجه گونه‌های مختلف نقد به وجود می‌آید که در این گونه‌های مختلف هر فردی، هر نظریه‌پرداز می‌آید و از یک چشم‌اندازی، به نقد نگاه می‌کند. حالا ما پی برده‌ایم دیگر با دنیای دوقطبی طرف نیستیم. بنابراین، باید در این دنیا همگرایی به وجود بیاید و آن دعوی بین خرد و واقعیت (عین و ذات) باید در درون یک همگرایی حل شود. در رفتار دموکراتیکی که این‌ها را به نقطه‌ای دیگر برساند. در مورد کودک و ادبیات کودک، شاید مسئله از دیدگاه ژان ژاک روسو در مورد کودک شروع شده باشد. در کنار همین حرکتی که در درون جامعه هست، حرکتی دیگری اتفاق می‌افتد و بر اثر آن، کودک هویت و شخصیت پیدا می‌کند.

خب، حالا ببینیم نثر رویکردهای جدید و ببینیم رویکردهای جدید چیست؟ این جا رویکرد جدید می‌آید مثلاً مناسبات مختلف را مطرح می‌کند. خواندن با اثر، خواندن با خواننده، نویسنده با اثر و مسائل مختلف. مثلاً می‌گوییم لذت متن، خب، لذت

بود که ایده ساختارهای منسجم و تحلیل هر متن در یک ساختار را وعده می‌داد. در مورد ادبیات کودک می‌خواهم بگویم که ما سر یک دوراهی هستیم؛ یعنی این که با توجه ویژه به اصالت ارتباط و ابزاری بودن زبان و متن در ادبیات کودک، نمی‌دانم تا چه حد بتوانیم از رویکردهای جدید نقد در این ادبیات بهره بگیریم. اگر ما ادبیات کودک را ادبیات هم بدانیم، باز هم نمی‌توانیم

فروپاشی سوژه‌های مقتدر است. در انتهای دوران مدرنیته، آن دید مرد سالار در هم شکست.

خب، ببینیم بازتابش در ادبیات چه بود؟ بازتابش در ادبیات این بود که اقتدار مؤلف زیر سؤال رفت و اساساً رسیدن از متن به نیت مؤلف یک امر غیرممکن شناخته شد. بعد در پی این غیرممکن، نگاه‌ها معطوف به متن و خواننده شد و ابتدا ساختارگرایی به وجود آمد به همراه نقد نو و بعدش هم آن طیف عظیمی که حاصل آزادی از نیت مؤلف بود. این امر باعث شد که جریان‌های مختلف و مکاتب مختلف، فراخور دیدی که داشتند و شرایط خاصی که هر دوره حاکم بود، مکتب خاص خودشان را به وجود بیاورند. پس اساساً بین این رویکردهای جدید و رویکردهای قدیم، یک تفاوت ماهوی وجود دارد. در رویکردهای قدیم بر اساس اصالت نیت مؤلف، هدف نقد شفاف کردن ارتباط بود. از چه طریق؟ از طریق کاوش در زندگی به اصطلاح شخص نویسنده و برجسته کردن نیت مؤلف. بعد می‌آمدند و نگاه می‌کردند که مؤلف چه طور توانسته نیت خودش را در متن طرح بکند. پس از آن سعی می‌کردند یافته‌های خود را به خوانندگان اثر انتقال بدهند تا ارتباط بهتری با کار برقرار کنند.

اصل ارتباط در رویکردهای سنتی و قدیمی، اصل اساسی نقد بود. ولی در رویکردهای جدید، با آن بین رفتن این پیرویه ارتباط و شکستن آن اعتقاد آرمانی به ارتباط شفاف و واضح، ذهن‌ها معطوف شد به پدیده متن و پدیده خوانش. اگر بخواهم درست بگویم، حالا آقای دکتر اگر اشکالی یا ایرادی در حرف‌های من باشد، می‌گیرند. خلاصه یک افسق جدید باز شد جنوی منتقدان و نظریه‌پردازان ادبی که می‌توانستند در ادبیات بزرگسال، با توجه به عدم دستیابی به نیت مؤلف، متمرکز شوند روی پدیده متن. حالا دیگر طبیعی‌ترین و اولین بازخوردهای ساختارگرایی

سین سین شیخ الاسلامی



ابزاری بودنش را نفی کنیم.

اولین راهی که داریم، این است که اساساً رویکردهای جدید را ندیده بگذاریم. این یک راه خیلی خیلی منطقی و به نظر من معتبر هست. چون این مشکلی که ما در ادبیات بزرگسال داریم، در ادبیات کودک نداریم. در ادبیات بزرگسال هیچ کس حق ندارد بگوید که من کارشناسم و بیاید به نویسنده دستور بدهد که این جوری بنویس. در حالی که همین کاری که خاتم رقیه حسن کردند، به نوعی دادن مشاوره به نویسنده است که آقای نویسنده، دستورهای اخلاقیات را کودک دو تا چهار ساله نمی‌گیرد. ما مقام کارشناس و یا روان‌شناس رشد داریم که اعتبار دارد و موجه است به عنوان یک راهنما برای نویسنده. همین طور مربی پرورشی داریم که آن هم معتبر و موجه

جدل‌انگیز است و تخصص آقای شیخ‌الاسلامی هم در همین دعوا راه انداختن‌هاست. البته گمان نمی‌کنم که ایشان ادبیات کودکان را مطلقاً ابزار می‌بینند. آیا هیچ وجه خلاقه‌ای در ادبیات کودک نمی‌بینید؟

شیخ‌الاسلامی: ببینید، اگر ما قائل به ژانر هستیم، یک سری متون ادبی وجود دارد که کودکان می‌توانند بخوانند و برای کودکان مفید است. این یک نکته است که برمی‌گردد به آن قسمتی از ادبیات که مطلوب کودک است. ولی اگر ما قائل به بخشی از ادبیات به نام ادبیات کودک هستیم، به ناچار خلق این ادبیات در جهت فهم کودک خواهد بود و این عین تعریف ابزاری بودن است. وقتی شما چیزی بنویسید که خواننده بخواند و در جهت ارتباط بنویسید، متن ارتباطی می‌شود و متن ابزاری، حجویانی: یک وقت ما به نویسنده می‌گوییم تو برای کودک بنویس و او پیش از این که بنویسد، مخاطب خاصی را در نظر دارد و برای او می‌نویسد. این، آن وجه خلاقه را تضعیف می‌کند به نظر آقای شیخ‌الاسلامی و یک وقت نویسنده می‌گوید، چه کار دارید که من برای چه کسی می‌نویسم. من آدم آزادی هستم، قصه‌ای می‌نویسم و بعد می‌سپارم به منتقدان، می‌سپارم به کارشناس‌ها، پدر مادرها ببینند، خود بچه‌ها ببینند. اگر بچه‌ها خوششان آمد، شما اسمش را بگذارید ادبیات کودکان و اگر خوششان نیامد، شما اسمش را بگذارید ادبیات غیر کودکان.

سیدآبادی: می‌خواستم دو نکته را توضیح بدهم. یکی درباره ابزاری بودن که تقریباً آقای شیخ‌الاسلامی، با توضیحی که دادند، مسئله را حل کردند. من فکر می‌کنم بیشتر، دوستان با توجه به نیتی که مولف در نوشتن دارد، به نتیجه می‌رسند. به این معنا که وقتی می‌گویند ادبیات کودک آموزشی هست یا نیست، در واقع با این دید تقسیم‌بندی یا نتیجه‌گیری انجام می‌شود. اما اگر ما

است برای خواننده. راه دوم، این است که ادبیات کودک را در گفتمان نقد ادبی معاصر پیاده کنیم. آن جا هم کارهای خیلی جالب و خیلی جدید می‌شود کرد. می‌دانید که اکثر این متفکران جدید، مثلاً دریدا یا بارت یا بودریار، بیشتر از این که بحثشان معطوف به ادبیات باشد، معطوف به متن است. خصوصاً دریدا می‌گوید که متن ادبی و متن غیرادبی هیچ تمایزی با هم ندارند: از نظر ماهوی این دو جور متن را یکی می‌داند. بودریار، در بحثی که راجع به متن و ادبیات دارد، به همین صورت به موضوع نگاه می‌کند. ژولیا کریستوا نیز چنین می‌کند. فوکو هم همین جوری است. حالا ما یک نوع خوانش جدید داریم به نام خوانش کودک؛ یعنی در مقابل خوانش زن‌مدار که همینست‌ها رویش تأکید دارند. خوب می‌دانید یکی از گروه‌های دیگری که همه معتقدند در دوران مدرنیته سرکوب شدند، کودکان بودند. آیا کودکان نمی‌توانند به عنوان یک نوع خواننده جدید و متن کودک، به عنوان یک متن جدید بررسی شود؟ اگر ما قائل به راهنما بودن و مفید بودن نقد باشیم برای ادبیات کودک، آن وقت باید دور کلیه تفکرات پس از مدرن را خط بکشیم. چون اساس این نظریات این است که ارتباط و رسیدن به ارتباط شفاف، غیرممکن است. حتی نزدیکی به ارتباط شفاف هم غیرممکن است. اما اگر بخواهیم در حیطه نظریه ادبی یک سری متون را که از نظر ماهوی شخصیت جداگانه دارند، به نام متون کودک و یک خوانش را به عنوان خوانش کودک بررسی کنیم، در این حیطه من شخصاً ندیدم که کاری شده باشد. به اعتقاد من می‌شود به عنوان یک افق جدید، این را پیشنهاد کرد. البته، این را بگویم که این مباحث، به اعتدالی ادبیات کودک هیچ کمک نمی‌کند. حجویانی: به نظر آقای شیخ‌الاسلامی، در نقد جدید، اقتدار سوزّه و نیت مؤلف شکسته شده و این برای ادبیات کودکان مشکل ایجاد می‌کند و این که ادبیات کودکان یک ادبیات ابزاری است و این، از آن مباحث

به این حرف‌ها توجهی نکنیم و با متن طرف باشیم، خیلی منافاتی با هم ندارد. یعنی متنی که ادبیات کودکان هست، می‌تواند آموزشی اصلاً نباشد و آن کارکرد ابزاری را هم نداشته باشد. لزوماً هم این جور نیست که نویسندگان کودک و نوجوان، در هنگام آفرینش ادبی، بیایند برای خودشان خط‌کشی داشته باشند. بیایند واژه‌ها را کنار دست‌شان بگذارند و بگویند نباید از این محدوده تجاوز کنیم. بعضی‌ها برای‌شان درونی شده و کودک درون‌شان هست که تولید می‌کند. اصلاً با این چیزها کاری ندارند و نه به مخاطب فکر می‌کنند و نه به واژه‌ها. در واقع، این جور ذهن‌شان تربیت شده. بحث دیگری که آقای شیخ‌الاسلامی مطرح کردند، درباره خوانش کودکانه، در مقابل خوانش فمینیستی بود که من فکر می‌کنم این‌جا این قیاس مع‌الفارق است. در خوانش فمینیستی، خوانندگان الزاماً زن نیستند و یا خوانش زن‌ها مورد بررسی قرار نمی‌گیرد یا اگر قرار هم بگیرد مبتنی بر موضوعاتی است که جنبش فمینیستی دارد. خوانش فمینیستی، نوعی خوانش است که در پی موضوع خاصی می‌رود. من می‌پرسم که فرآیند خوانش در کودکان چگونه هست؟ فکر می‌کنم این‌جا هم باز با پیش‌فرضی روبه‌رو هستیم که همیشه در ادبیات کودک، به عنوان یک آسیب مطرح بوده و آن هم یک‌پارچه انگاری کودک است. وقتی ما در ادبیات بزرگسال تنوع و تکثر مخاطب را می‌پذیریم، به کودک که می‌رسیم، فکر می‌کنیم با کنیتی یک‌پارچه ظریف به اسم کودک، در حالی که کودکان هم به نظر من یک‌پارچه نیستند، متکثر هستند و به همین دلیل هم در ادبیات کودک، قبل از این‌که وارد بحث‌هایی بشویم که آیا ادبیات کودک آموزشی هست یا نیست، لازم است موضع خودمان را درباره تعریف ادبیات کودک روشن بکنیم. اگر ادبیات کودک را با آن تعریف وسیعش بپذیریم که هر نوشته‌ای که برای کودکان منتشر

می‌شود، ادبیات کودکان است، می‌توانیم بپذیریم که یک بخشش هم آموزشی است. به این معنی که با قصد و اراده آموزش منتشر می‌شود و ادبیات به معنی خاص هم نیست. ولی اگر گفتیم که ادبیات کودک یعنی شعر، داستان و دیگر قالب‌های ادبی مشخص برای کودکان، آن موقع بحث فرق می‌کند. ما می‌توانیم ادبیات کودکی داشته باشیم که اصلاً قصد آموزش دادن نداشته باشد و صرفاً به قصد لذت بردن تولید شده باشد. مثلاً این اتمل‌ها، کدام یک آموزشی است؟ مثلاً «اتل مثل توتوله، گاو حسن چه جوهر»، این آموزش نمی‌خواهد بدهد، ولی بچه لذت می‌برد و ادبیات هم هست؛ به سبب یک نوع موسیقی و تغییری که در زبان اتفاق افتاده.

شیخ‌الاسلامی: آقای سیدآبادی، ظاهراً آموزشی بودن و ابزاری بودن را با هم یکی گرفتند. هر نوشته ابزاری، لزوماً آموزشی نیست. خود شما هم خلأقت را در برابر ابزاری بودن گرفتید. ابزاری بودن معنایش این است که من برای شما بنویسم و متن را محدود به این بنویسم که شما بفهمید. در شق اولی که ایشان مطرح کردند که نویسنده آزاد است هر جور می‌خواهد بنویسد، حال می‌خواهد کودک خویش بیاید یا نه، آن وقت کل فلسفه وجود ادبیات کودک زیر سؤال می‌رود. وقتی ما قائل به ماهیت جداگانه، به معنای ادبیات کودک هستیم، در این صورت، آن ادبیات به ناچار ابزاری است. در مورد خوانش فمینیستی، باید بگویم که فمینیست‌هایی مثل مثلاً لیتدا بوچون، یا هاجن، معتقدند خوانشی که تا به حال مطرح بوده، یک خوانش مردسالار است. بنابراین، خوانش زنانه می‌تواند مطرح شود و از حاشیه بیرون بیاید. حرفم این است که همان‌جور که خوانش زنانه در حاشیه بوده، خوانش کودکانه هم در حاشیه بوده و می‌تواند بیاید در مرکز قرار بگیرد. خوانش فمینیستی، خوانشی است که براساس دید یک زن، متن را خوانش کند و فمینیست‌ها معتقدند که



می‌خواستیم پلی بزنم بین آن چه خانم حاجی نصرالله گفتند و آقای اقبالزاده و آقای شیخ‌الاسلامی؛ بین ادبیات کهنه و ادبیات جدید از یک طرف و بین آموزشی بودن و ابزاری بودن و نبودن ادبیات کودکان. ببینید، بین نقش ادبیات در گذشته و نقش ادبیات در جهان جدید، تمایزاتی به چشم می‌خورد. گذشته که می‌گویم، منظور من قبل از عصر جدید و مدرنیته است. در قبل از مدرنیته،



اصولاً ادبیات کارش کار تذکری هست و از سرمایه‌های محدود فرهنگی، در چارچوب یک نظام فرهنگی بسته سخن به میان می‌آورد. به این منظور که اصحاب آن فرهنگ، اهالی آن فرهنگ، به معیارها، به موازین، به اصول اصلی آن فرهنگ آشنا بشوند و در نتیجه، با کنار گذاشتن جنبه‌های فردی خودشان که فراتر از فرهنگ است، در درون یک فرهنگ شگن بشوند و بتوانند به صورتی همسان رفتار کنند. این عمده نقش ادبیات در جهان به اصطلاح سنتی بوده. حماسه‌های بزرگی وجود داشت که مظاهر یا نمونه‌های اعلاي شخصیت‌های مختلف چه زن، چه مرد، چه دختر، چه پسر را پدید می‌آورد؛ مثل رستم، مثل امام حسین(ع) و مثل خیلی کسان دیگر. این شیوه، در زمان خودش بسیار مؤثر بوده مادام که جوامع در درون فرهنگ

خوانش یک زن، تفاوت بنیادی دارد با خوانش مردان. من می‌خواهم بگویم که خوانش کودکان هم با خوانش مردانه تفاوت بنیادی دارد. اقبالزاده: اول بگویم که به نظر من، در اقل مثلها هم نوعی آموزش ضمنی وجود دارد. به عبارتی، در این جا وزن، ریتم و آهنگ کلمات به بچه آموزش داده می‌شود. بنابراین، ممکن است اثری خلاقه باشد و در عین حال آموزشی هم باشد. این‌ها از هم تفکیک‌ناپذیر است. آن چیزی که خانم حاجی نصرالله هم به آن اشاره کردند. نکته دیگر این است که اگر امید وجه آموزشی را به صورت پیشینی و بدون این که درونی شده باشد، در کارتان گنجانید، این دیگر ادبیات نیست. من می‌گویم مسئله عام و خاص این نیست که بگویم ادبیات کودک اصلاً وجود ندارد یا وجود دارد. آن وجهی که آقای شیخ‌الاسلامی به آن اشاره می‌کنند، مسئله‌ای است که الزماً هم به پست مدرنیزم بر نمی‌گردد. ادبیات کودک همراه با مدرنیزم رشد می‌کند و به رسمیت شناخته می‌شود. در قرون وسطی، اصلاً نه زن جایگاهی داشته و نه کودک. بحث پست مدرن‌ها این است که سرکوب جدید و فراگیر و پنهانی بر علیه کودک و زن وجود دارد. وگرنه مدرنیته لااقل در لفظ و قانون هم کودک را به رسمیت می‌شناسد هم زن را. حالا این بحثش خیلی دراز دامان و پیچیده است. بعضی از مدرن‌ها مثل هابرماس، اصلاً قائل نیستند که مدرنیته اول و آن عقلانیت اول، سر جایش قرار داشته باشد. یعنی بعد از استحکام قدرتی که بورژوازی به دست آورده، از عقلانیت گریخته و به نوعی مدرنیته متأخر، عقل‌گریز و عقل‌ستیز است. شاید به همین دلیل باشد که بعضی در وجود وضعیت جدیدی به نام پست مدرن تردید دارند.

حسب‌شناس: مطالب خیلی جالبی دارد مطرح می‌شود و خوشبختانه ما داریم نزدیک می‌شویم به جاهایی که گفت و گو شاید راهگشا باشد. من

ما سعی نمی‌کنیم که با یک زبان، با یک منطق و با یک جهان روبه‌رو شویم و خودمان را در آن یک چیز یگانه مستحیل کنیم، بلکه می‌خواهیم همه این‌ها، این تفاوت‌ها، این چند زبانی‌ها متبلور بشود و در نتیجه، همراه هر فردی، یک امکان تازه در اختیار جامعه و فرهنگ قرار می‌گیرد. مثلاً در فرهنگ ایرانی، به تعداد شصت میلیونی که فارسی صحبت می‌کنند، می‌تواند صورت‌های مختلف داشته باشد و این‌ها با همدیگر تعامل و کنش متقابل داشته باشند.

نکته دیگر این است که هم ادبیات بزرگسالان آموزشی است و هم ادبیات کودکان. ولی آموزش چیست؟ آموزش چارچوب‌های از پیش آماده؟ نه. آموزش قالب‌های مشخص فکری، عقیدتی و جز این‌ها؟ نه. برعکس، آموزش ذهنی که بتواند مدام از خودش فراتر برود و برسد به جایی که به قول مرحوم هوشیار، بتواند اصول را کشف کند، نه این که از اصول پیروی کند. معتقد باشد که اصول اکتسابی نیستند، بلکه اکتشافی هستند و در عین حال، به یک نوع یگانگی فرهنگی فراگیر و فراتر از کل فرهنگ‌های منفرد، دست پیدا کند. این در حقیقت برنامه‌ای است که برای ادبیات، خود به خود ریخته شده؛ یعنی به فرمان وضعیت جدید. در مدرنیته و پست مدرنیته هم همین است، چیزی جز این نیست. به هر صورت، ادبیات آزمایشگاه زندگی واقعی است دیگر. آنجاست که ما در مقام یک فرد می‌کوشیم چیزی بیافرینیم که در عین حال، متعلق به یک فرهنگ فراگیر باشد. اگر ادبیات را ابزاری به این تعبیر بگیریم، بنده با آقای شیخ‌الاسلامی هم‌داستانم، ولی اگر منظور از ابزار این باشد که ادبیات کودکان یا غیرکودکان را در یک جهت قالب‌ریزی بکنیم، نه!

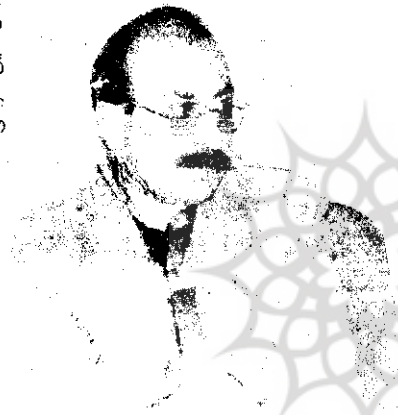
آکر می‌در باره تفاوت کودکان و ادبیات بزرگسالان شاید به اندازه کافی صحبت شده باشد دوست داشتنم راجع به تفاوت بعد ادبی برای ادبیات

خودشان، در یک نظام فکری بسته زندگی می‌کردند، کاری به یکدیگر نداشتند. داد و ستدها هم در حد رفتن به مکه بود یا سفر تجاری، ولی یک مرتبه در عصر جدید، جهان عوض می‌شود. در نتیجه، انسان در وضعیتی دیگر قرار می‌گیرد و با مسائلی مواجه می‌شود که آن مسائل از دل فرهنگ او به وجود نیامده. فرد باید مدام قالب‌ها و اسلوب‌ها را درهم بشکند و به جایی فراتر از فرهنگ خودش برود. در حقیقت، الان ادبیات هم این طوری است و از آن وضعیت تذکاری، به وضعیت آماده‌سازی انسان برای روبه‌رو شدن به امر نامنتظر در آمده. ما هر لحظه در برابر امور نامنتظر هستیم، باید طوری پرورده شویم که بتوانیم در مقابل مسئله جدید، راه‌حل پیدا کنیم. راه‌حل را باید خودمان بیافرینیم، نه این که برویم لای کتاب را باز کنیم و ببینیم راه‌حل این مسئله چیست؟ مسائل عصر جدید، مسائل درون فرهنگی نیست. مسئله جدید، راه‌حل جدید می‌خواهد. حالا ادبیات جدید هم اصولاً چه ادبیات کودک و چه بزرگسالان، گرایش به همین سوی دارد. گرایش به سوی آماده کردن انسان برای ساختن و آفریدن راه‌حل مسائلی که سابقه نداشته است. دورویر خودمان را هم نگاه کنیم، می‌بینیم که این مسائل در سطوح فردی و غیر فردی، تسبیح به سابقه نیست. و ما می‌خواهیم این مسائل را حل کنیم. به همین دلیل است که می‌بینیم ادبیات به نوعی چند صدایی می‌شود. در تأسیس و تسبیح حرفی که آقای شیخ‌الاسلامی مطرح می‌کرد، بحث سر چند زبانی و چند جهانگی است در واقع در داستان امروز، ما آدم‌هایی داریم با جهان‌های مختلف و باز زبان‌های مختلف و این آدم‌ها و زبان‌های مختلف، به عنوان چیزهای جدا از هم، ولی در عین حال فراهم آمده در یک جا با هم رابطه برقرار می‌کنند. این‌ها از یک منطق از یک زبان و از یک شخصیت نشأت نمی‌گیرند باحتیاج و تنوع‌دورف مطرح می‌کنند که

ادبیات آموزشی یا غیر آموزشی کنیم، بهتر است به این نکته بپردازیم که هر نوع ادبیاتی، به نوعی شناخت منتهی می‌شود. شاید آن تقسیم‌بندی‌ای که ساچکف، در مورد وظایف دوگانه هنر می‌کند، قدیمی شده باشد. او معتقد است که هنر وظیفه دوگانه‌ای دارد؛ زیبایی‌شناسی و ارائه شناخت. خوب ما این ارائه شناخت را می‌توانیم به آموزش متصل کنیم و بگوییم که شناخت، نوعی آموزش

بزرگسالان، صحبت می‌شد. الان شاید اگر این عنوان نبود و من شنونده این بحث بودم، بیشتر به ذهنم می‌رسید که داریم راجع به ادبیات بزرگسالان صحبت می‌کنیم. جلسه‌ای بود دیروز در کتاب ماه که به شناخت خیلی تازه‌ای رسیدم. از جمله این که هر چه گشتم در ادبیات کودکان، دنبال نمونه‌ای که در پایان آن، تعلیق باشد، پیدا نکردم. خوب، جالب بود. ما در ادبیات بزرگسال، در شکل و شیوه‌های جدیدش، خیلی با این عنصر روبه‌رو هستیم، ولی در ادبیات کودکان، هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم تعلیق نداریم. این یک تفاوت است. ادبیات کودکان، قصه یا شعر، معمولاً آخرش به یک جایی منتهی می‌شود که بچه سرگردان نشود، حتی در داستانی مثل «عمو نوروز» که آقای م. آزاد و خانم فریده فرجام، زحمتش را کشیدند و در آن، با یک تعلیق نسبی روبه‌رو هستیم و نمی‌دانیم که بالاخره پیرزن به عمو نوروز می‌رسد یا نه، این تعلیق سرگردان کننده نیست. تفاوتی است که در ادبیات کودکان و ادبیات بزرگسالان وجود دارد. احتمالاً همین اتفاق در نقد ادبی هم می‌افتد. مثلاً من وقتی نقد خانم نعیمی را راجع به «خواب پروانه‌ها» می‌خوانم، احساس می‌کنم واقعاً دارم با یک ادبیات کودکانه گفت‌وگو می‌کنم. چون نوع واژگان، نوع بیانش، نوع پرداختن به موضوع، متفاوت است با نقد ادبیات بزرگسالان. من نمی‌دانم این تفاوت تا کجا هست. البته، آقای دکتر اشاره کردند به بعضی از شاخص‌هایی که فکر می‌کنم خیلی مهم است. ما اعتقاد داریم ادبیات نوعی کشف کردن است و نه پیروی کردن. این یک شاخص است؛ شاخصی که می‌تواند در هر دو گونه ادبیات (کودک و بزرگسال) مشترک باشد، اما نمی‌دانم آیا این جلسه می‌تواند به این جواب برسد که واقعاً نقد ادبیات کودکان، با نقد ادبیات بزرگسالان چه فرقی دارد؟ و چه جوری ما می‌توانیم این دو نوع را از هم تفکیک کنیم. معتقدم پیش از این که ذهن‌مان را خیلی درگیر

جمال‌الدین اکبر می



است. به شرطی که واقعاً پرنگ نباشد و هدف اصلی ادبیات قرار نگیرد. این رویکرد در هر دو گونه ادبیات بزرگسالان و کودکان هست. می‌خواهم از آقای دکتر حق‌شناس خواهش کنم در این زمینه، اگر نکته‌ای به ذهن‌شان می‌رسد، بگویند. حق‌شناس: من واقعاً تخصصی ندارم در زمینه ادبیات کودکان. ادبیات کودکان را در حد یک پدر، در حد یک علاقه‌مند به آثار ادبی و گاهی هم در حد انجام وظیفه، خوانده‌ام. من یک زبان‌شناسم که به ادبیات هم علاقه دارم و در زمینه ادبیات بیشتر به نظریه‌ها توجه دارم و در مورد نظریه‌ها هم آن قدر می‌ترسم حرف بزنم که وقتی آقای حجوانی تکلیف کردند که من جلسه را شروع کنم، ترسیدم و کلی از مطالب یادم رفت. خوب، برای چه؟ برای این که مسئله خیلی حساس و اساسی است و وقتی

می‌گویند در مورد نقد ادبی صحبت کن، من در این چارچوب می‌توانم حرف بزنم؛ یعنی از موضع یک زبان‌شناس که نقیبی زده به ادبیات و به نقد در حد آدمی که توانسته در جهان سوم کتاب به دست بیاورد و بخواند و جز این‌ها، خلاصه کنم که بنده در زمینه نقد ادبیات کودکان، واقعاً پیاده هستم!

عباسی: همان طور که آقای شیخ‌الاسلامی گفتند و به نظرم خیلی هم صحیح و درست است، ما باید درباره دو مسئله اصلی بحث کنیم. یکی ادبیات کودکان است و مرزش با ادبیات بزرگسالان که تقریباً می‌شود این‌ها را پیدا کرد. اما چیزی که مربوط به کار خودم هست و بیشتر روی آن کار می‌کنم، نقد ادبی است. باید ببینیم مرز نقد بزرگسالان و کودکان در کجاست؟ اصلاً تئوری‌های مان کجاست؟ آیا اصلاً کتابی داریم در این زمینه؟ اگر بگویید چند تا کتاب هست، دقیقاً کتاب‌هایی است که برای بزرگسالان هم کاربرد دارد. من شخصاً وقتی کتاب کودکان یا کتاب بزرگسالان را نقد می‌کنم، همان معیارهایی را به کار می‌برم که مربوط به بزرگسالان است. هیچ کس هم نگفته نقد ادبی بزرگسالان یا کودکان. پس باز هم سؤال را تکرار می‌کنم: مرز بین نقد ادبی بزرگسالان و کودکان کجاست؟ آیا میزان‌ها تغییر می‌کند؟ آیا در این باره کتابی در ایران وجود دارد؟ اگر هست، معرفی کنید تا نظرم را درباره آن بگویم. حجوی: آیا خودتان به نقطه‌ای رسیده‌اید؟ با این فرض که می‌بایست برای هر کدام از این حوزه‌ها، یعنی ادبیات کودک و ادبیات بزرگسال، تعریف داشته باشید. مثلاً یکی را خلاقه ببینید، دیگری را آموزشی.

عباسی: این‌ها را می‌توانیم مطرح کنیم تا براساس مباحثی که پیش می‌آید، تئوری‌های مان را بسازیم برای نقد ادبیات کودکان. اما من وقتی سراغ متنی می‌روم، براینم فرق نمی‌کند که برای کودکان است یا بزرگسال. سعی می‌کنم ساختارها را بیانم. یک

سری سؤال از خودم می‌کنم و دنبال پاسخ آن‌ها می‌گردم. البته، در ادبیات کودکان، معمولاً ساختار داستان‌ها خیلی ساده است. ممکن است در رمان‌های نوجوانان، با ساختارهای پیچیده هم برخورد کنیم. البته، زبان در ادبیات کودکان یک خرده تغییر می‌کند و ریتمیک می‌شود. در ادبیات بزرگسالان یک حالت دیگر دارد. در هر حال، اگر در بین دوستان کسی باشد که بتواند کمک کند تا



دکتر علی‌عباسی

ببینم تئوری‌های نقد ادبی کودکان و بزرگسالان را چه جوری می‌شود از هم جدا کرد، ممنون می‌شوم. من در این زمینه نتوانستم کتابی پیدا کنم.

شیخ‌الاسلامی: بحث جانبی را آقای اکرمی مطرح کردند که اتفاقاً دغدغه خود من هم بوده. من هم دقیقاً مثل آقای عباسی و آقای اکرمی، دیدم تفاوتی مشهود نیست بین نقد ادبیات کودک و نقد ادبیات بزرگسال. ما فاقد نظریه ادبیات کودک هستیم و به نظرم می‌آید اگر بخواهیم نقد ادبیات کودک داشته باشیم، لازم‌هاش این است که یک تئوری منسجم ادبیات کودک هم داشته باشیم. باید تصور مدونی از یک متن کودک داشته باشیم و ماهیتی برای این متن کودک قائل شویم. خوب، ما چنین چیزی نداریم. بحثی هم که من حالا پیشنهاد می‌کنم، دوستان چه الان و چه مکتوب، هر موقع که توانستند می‌توانند

انجام می‌دهد، ولی به نتیجه‌ای نمی‌رسد. نقد امروز تنها کاری که می‌تواند انجام دهد، این است که به یک یا چند تا سؤال برسد از یک متن.

بارت و بعد هم ژرار ژنت روی این حرف تأکید می‌کند که نقد در واقع، سخنی بر سخن دیگر است. حرف‌هایی هم که آقای شیخ‌الاسلامی زدند، بر همین اساس بود. گفتند که اگر بخواهیم در مورد نقد صحبت کنیم، مربوط به خود گفتمان نقد می‌شود. در واقع، نقد زبانی است که دربارهٔ زبان صحبت می‌کند. اگر بخواهیم در مورد نقاشی یا موسیقی و یا تئاتر صحبت کنیم، مسلماً می‌توانیم مقاله‌ای بنویسیم که دست‌مایه‌اش زبان است. اما دربارهٔ ادبیات، مجبوریم دربارهٔ زبان، یا زبان صحبت کنیم. به اعتقاد من همین که گفته می‌شود نقد، سخنی بر سخن دیگر است، خودش می‌آید نقد را رها می‌کند. می‌گوید که نقد، سرانجام در خودش خلاصه می‌شود و همین به اعتقاد من، نقد را می‌رساند به این جا که حداکثر چند تا سؤال طرح بکند. به نظر می‌رسد که ما از نقد، انتظار و توقع بالایی داریم. مثلاً متوقعیم که بیاید دسته کند و نقد ادبیات کودک را از ادبیات بزرگسال جدا کند. ما به طور کلی می‌توانیم ادبیات بزرگسال و ادبیات کودک را نقد کنیم. ما اصلاً نمی‌توانیم پیش‌بینی بکنیم که انسان آیند، ادبیات کودک امروز را به عنوان ادبیات بزرگسال بپذیرد یا ادبیات بزرگسال کنونی را به عنوان ادبیات کودک بپذیرد. به همین دلیل، اگر بخواهیم به یک دسته‌بندی به این شکل برسیم و بگوییم نقد ادبیات کودک، نقد ادبیات بزرگسال، ادبیات کودک و ادبیات بزرگسال، ره به جایی نمی‌بریم. می‌توانیم در حال حاضر، یک سری تئوری راهگشا پیدا کنیم. ما کودک را چه قدر می‌شناسیم که بخواهیم درباره‌اش تئوری بدهیم و بعد بیابیم براساس آن تئوری‌ها ادبیات کودک و در پی آن نقد ادبیات کودک بنویسیم. آن چه الان پیش‌تر به آن رسیده، ادبیات و در پی آن نقد است که

دنبال کنند. بحث این است که آیا اساساً متن کودک و متن بزرگسال، ماهیت مختلف دارند؟ اگر ماهیت‌ها جدا نباشد، اصلاً نیازی نداریم که تئوری نقد ادبیات کودک داشته باشیم؛ یعنی اگر ماهیت یک متن کودک، با ماهیت یک متن معمولی و عادی یکسان باشد، طبیعتاً نقدهایی که روی این دو تا هم قابل اجراست، یکسان خواهد بود و اصلاً نمی‌توانیم قائل باشیم به نقدهای جدایی از نقد ادبیات بزرگسال. همان جور که آقای عباسی گفتند، آن وقت آن نقد می‌شود یک نقد تخفیف یافته. مثلاً اگر ساختارها پیچیده‌اند در رمان، ساده‌ترش می‌آید در ادبیات کودک. دریدا می‌گوید که ادبیات کودک، فرع تصور می‌شود از ادبیات بزرگسال. نه این‌که ادبیات کودک، ماهیتی فرض شود موازی با ادبیات بزرگسال. اگر که ما می‌خواهیم به یک نظریهٔ ادبیات کودک و به یک نقد ادبیات کودک برسیم، لازمه‌اش یک سری بحث تئوریک است که حالا یک مقدار هم حجمش بیشتر شده در مجلات کودک و نوجوان. اگر ما این‌ها را ادامه بدهیم، آن وقت می‌توانیم خیلی راحت دسته‌بندی کنیم، تئوری‌های مختلف ادبیات کودک داشته باشیم و مطابق آن‌ها نقدهای گوناگون ادبیات کودک هم داشته باشیم. کاموس: به طور کلی، ما نقد را محصول اخلاق مدرن می‌دانیم، یعنی می‌گوییم اخلاق مدرن که آمد، مدرنیسم که آمد، نقد هم قدرت و قوت پیدا کرد. اما پست مدرن و داستان‌های پست مدرن و ادبیات پست مدرن که می‌آید، قوت و قدرت نقد را کم می‌کند. منظورم این نیست که نقد را کم اهمیت می‌کند، بلکه رها می‌کند نقد را. همان طور که نقد مدرن می‌آید و به اعتباری، نقد را از بحث قضاوت کردن رها می‌کند و می‌رساند به یک منطق عقلی. می‌گوید اگر می‌خواهی قضاوتی هم بکنی، این قضاوت باید مبتنی باشد بر یک سری دلیل، اصول و منطق. من فکر می‌کنم در حال حاضر، نقد حتی این کار را هم نمی‌تواند انجام دهد. نه این که نتواند انجام دهد،

هم ادبیات و هم خودش را تفسیر می‌کند. این به اندازه کافی راهگشا و روشن است.

سیدآبادی: قبل از این که وارد بحث نقد ادبیات کودک بشوم، به نظرم می‌آید که باید در مورد آموزش توضیحی بدهم. این جا از آموزش یک تعریف موضعی شد. در حالی که اگر آموزش را به معنی وسیعش بگیریم، خوابیدن، بیدار شدن و کلاً زندگی کردن ما همه آموزش است. در واقع آشنایی ما با محیط، خودش آموزش است. وقتی ما می‌گوییم ادبیات آموزشی، منظورمان ادبیاتی است که یک اراده‌ای پشتش هست که می‌خواهد رفتار ما را تغییر بدهد. در تعریف آموزش، اراده‌ای که می‌خواهد رفتاری را به رفتار دیگر تغییر دهد، وجود دارد. حالا این رفتار می‌خواهد در زبان ما اتفاق بیفتد یا در کردار ما فرقی نمی‌کند. وقتی با چنین اراده‌ای در ادبیات، می‌خواهد بزرگسال باشد یا کودک مواجه باشیم، این ادبیات، آموزشی است. من خودم هم موافق نیستم و موافق خانم حاج نصرانله هستم و به نظر من، ایشان چنین تعریفی از آموزشی بودن دارند. وگرنه هر متنی، حتی «اتل مثل توتوله» هم آموزش دارد و ما را با ریتم آشنا می‌کند. اما چون اراده‌ای پشتش نیست، نمی‌توانیم آن را یک متن آموزشی به حساب بیاوریم.

درباره نقد ادبیات کودک و نوجوان، به نظر من ما با مشکلی مواجه هستیم. ببینید، در نقدی که برای بزرگسالان نوشته می‌شود، معمولاً خواننده موضوع نقد و خواننده یکی است. مثلاً رمان ساراماگو در می‌آید. رمان را خواندیم، نقد را هم کسی می‌نویسد و ما می‌خوانیم. اما در ادبیات کودکان، لزوماً این جور نیست. در نقد ادبیات کودک ما دو نوع نقد داریم: یکی نقدی که برای بچه‌ها نوشته می‌شود و نقدی که برای بزرگ‌ترها که خواننده اصلی آن متن کودکانه نیستند. این یکی از مشکلات ادبیات کودک و نوجوان است.

عباسی: چه جور بنویسم که بچه‌ها بفهمند؟ چه

میزانی داریم؟ باید میزان‌ها را مشخص کنیم. آقای کاموس هم گفتند، نقد ادبی به چند پرسش می‌رسد. دقیقاً هدف نقد ادبی این است که علمی برخورد کند. علمی برخورد کردن هم یعنی این که آخرش ما به چند پرسش برسیم که راه را باز کنیم برای دیگران. این جا هم که سؤال می‌کنم، فقط به این دلیل است که سؤال‌های مطرح بشود که اگر دانشجویی مثل من خواست ادامه بدهد، بتواند در این مسیر پیش برود.

سیدآبادی: همین مقدماتی که در این بحث روشن شد، نشان می‌دهد که دست ما خیلی هم پُر نیست. این نکته اول و نکته دوم، این است که ما به هر حال یک مقدار نقد داریم و اگر چیزی در بیاید، از دل این نقدها در خواهد آمد. اگر به گذشته رجوع کنیم و تفاوت نقد ادبیات کودک و نقد ادبیات بزرگسال را ببینیم، باید بگویم که حداقل دو نوع نقد در ادبیات کودک داشتیم که در نقد ادبیات بزرگسال هم اگر چه بوده، به این شدت نبوده و این می‌تواند اختصاصی ادبیات کودک باشد. اول نقدهای اخلاق محور است؛ یعنی بعضی‌ها آمده‌اند و براساس بایدها و نبایدهایی که فکر کردند برای بچه‌ها لازم است، به متن‌ها نگاه کرده‌اند که آیا رعایت شده یا نه. خوب، این جور نقد، خیلی در حوزه نقد ادبی نمی‌گذرد یکی هم نقدهای آموزش محور است؛ یعنی باز هم آمده‌اند و گفته‌اند که آیا این اثر توانسته این آموزش‌ها را به مخاطب منتقل کند یا نه. این نقد هم از پیش تعیین شده به حساب می‌آید. البته، دآوری درباره این دو نوع نقد، بحث دیگری می‌طلبد. به نظر من نقدهایی که این دوستان نوشتند در این چند ساله، عملاً نوشتن آن نقدها را منتفی کرده. اما بحثی که الان به عنوان یک مقدمه، می‌توان به نقد ادبیات کودکان پرداخت، این است که هر متنی باید با توجه به ادعاهای خودش، تحلیل شود. ادعای متن کودک و نوجوان این است که مخاطبش کودک و نوجوانش است. پس نقطه

را می‌بینیم. ببینید. خواندن خیلی خوب است و ما باید سعی کنیم نظریه‌های ادبی را بخوانیم، به علت این که اصلاً جامعه ما امروز به این مسایل رسیده و درگیر آن‌هاست. البته، من دلم نمی‌خواهد به صورتی که دو نفر از دوستان ما آقای شیخ‌الاسلامی و آقای کاموس به مسئله نگاه کردند، زیر همه چیز بزنیم. من می‌گویم ما باید این



نگاره حاجی نصرالله

مسائل را به شکل کاربردی ببینیم. ما نظریه‌های ادبی را می‌خوانیم. جامعه‌ای داریم که در این مقطع تاریخی قرار گرفته و به این درجه از رشد رسیده است. باید ببینیم این نقدها چه تأثیری در ادبیات کودکان می‌گذارد؟ اگر اشاره کردیم که نقد ما اخلاق‌گرا بوده، این فقط به منتقدان مربوط نمی‌شود، بلکه نویسندگانی ما نیز همین‌طور به مسایل نگاه می‌کردند. همه ما درگیر آن هستیم و همواره می‌خواهیم نظریات‌مان را به دیگران انعام کنیم. ما یاد بتوانیم مطالعات‌مان را بر بستر این جامعه پیاده کنیم. ما نباید درست دچار تئوری بشویم. مهم این است که ما در این جا متونی داریم برای کودکان و عده‌ای هم می‌آیند و این کارها را نقد می‌کنند. باید ببینیم این‌ها چه تحولی در ادبیات کودکان ایجاد می‌کند؟ آیا باعث می‌شود که نویسندگان چشم‌اندازهای مختلف را ببینند؟ سنده

نقاوت یک متن ادبی که برای کودکان و نوجوانان است، یا متنی که خواننده عام دارد و ممکن است کودکان و نوجوانان هم خواننده‌اش باشند، به مخاطب برمی‌گردد. در واقع، سؤالی که برای من پیش می‌آید در تحلیل این متن‌ها، این است که آیا توانسته به این ادعا جواب بدهد یا نه؟ معنی محاورانه نگاه نمی‌کنم که آیا توانسته معانی مورد نظر نویسنده را به خواننده منتقل بکند یا نه، بلکه می‌گویم آیا توانسته مورد توجه مخاطب واقع بشود یا نه؟ این‌جا در واقع، یک بحث مخاطب‌شناسانه پیش می‌آید که به نظر من اگر جایی باشد که نقد ادبیات کودک اختصاصاً بتواند تولید بشود و توجه شود به آن، این نقد در واقع نقد مخاطب‌شناسانه است که البته در این جا هم باز دچار مشکلاتی خواهیم شد. اول این که آیا شناخت مخاطب امکان‌پذیر هست اصلاً یا نیست؟ اگر هم امکان‌پذیر باشد، آیا ما با مخاطبی یک‌پارچه و کلیتی به نام کودک و نوجوان طرفیم یا نه؟ این مشکل دوم ماست. این‌ها باید حل شود. من فکر می‌کنم این‌ها را شاید بشود با این نظریه‌های خواننده محور که در نظریه‌های ادبی جدید هست، به نحوی ارتباط داد.

حاجی نصرالله: من نمی‌دانم آیا با این صحبت‌هایی که می‌کنم، دور می‌شویم از بحث‌مان یا نه، ولی همان‌طور که آقای سیدآبادی گفتند، در سال‌های قبل، نقدهای اخلاقی و نقدهای آموزش محور داشتیم. به هر حال ما هم سعی می‌کنیم نقد ادبی بنویسیم. این که چه قدر موفق هستیم، بماند. در هر صورت این کوشش این‌جا وجود دارد. ما می‌خواهیم ببینیم رویکردهای جدید، چه تأثیری در ادبیات کودکان دارد؟ دکتر حق‌شناس گفتند که ادبیات جدید به این صورت عمل می‌کند که ذهن خواننده جلو برود و خودش اصول را کشف کند. در حالی که ما الان داریم درگیر یک مسئله می‌شویم که در بحث‌های کتاب ماه هم خیلی زیاد این مسئله

نگاه می‌کنم که خب ما این جا چه مشکلات و مسائلی داریم؟ بچه‌های ما چه مشکلاتی دارند؟ وقتی می‌خواهم نقد بنویسم، توجه می‌کنم به نکات آن کتاب خاص و آن نکات را می‌حسم بیرون. خب، در عین حال آن تئوری‌ها را هم می‌دانم. یونگ را هم می‌شناسم و در جایی که لازم است، از آن استفاده می‌کنم. همان طور که ما داریم در ادبیات جدید، دنبال مطالبی می‌گردیم که ذهن مخاطب را به جلو ببرد و او را وادارد که خودش اصول را کشف کند. این کار را در تقدما هم باید بکنیم. هدف ما در ادبیات کودکان، این است که نسلی ایجاد شود که چنین وضعیتی را که اکنون ما داریم، نداشته باشد و بتواند خلاقانه با مسایل برخورد کند. مگر هدف همه‌مان ایجاد کردن خلاقیت نیست؟ مگر نمی‌گوییم که بچه‌های ما باید سرگرمی داشته باشند و لذت ببرند. نمی‌توانیم این زمینه‌ها و شرایطی را که در آن هستیم، فراموش کنیم. جنبه تشبوهی نقد نباید نادیده گرفته شود. از آن طرف، نیازی نیست مؤلف را نقد کنیم. می‌توانیم فارغ از سطلق‌نگری، با دیدگاه‌های گوناگون نقد کنیم.

اقبال‌زاده: صحبتی که آقای سیدآبادی مطرح کردند، بحث بسیار مهمی است؛ یعنی همان بحث مخاطب‌شناسی که متأسفانه در ایران روی آن کار نشده. البته در سطح دنیا هم این جور نیست که به جواب‌های روشنی رسیده باشند. این جور نیست که به صورت خاص، نقد ادبیات کودک، جایگاه روشنی داشته باشد.

انصاری: من با این که سال‌ها در شورای کتاب کودک هستم، فرصت چندانی برای پرداختن به کار نقد نداشتم. ولی مسلم این است که نقد در هر سرزمینی، باید برای خود آن سرزمین متولد شود. البته باید نظریه‌های جهانی را بررسی کرد و از یک سو جهانی شد و از یک سو هم با توجه به بحث خواننده و زبانی که اثر یا آن نوشته می‌شود، کار کرد. روی این مسائل باید تحقیقات میدانی زیادی

بشود. آقای سیدآبادی اشاره کردند و بعضی از دوستان دیگر هم به همین صورت. باید ببینیم واقعاً برای چه کسی نوشته می‌شود و امیدوارم این نوع مباحث واقعاً گسترش پیدا کند. طبعاً همه ما متأسفیم از این که بحث نقد و دامنه نقد در دانشگاه‌های ما بسیار ضعیف است. نقد ادبیات بزرگسال ما هم ضعیف است. این‌ها همه به هم متصل است و توفیق و قدرت یکی از این زمینه‌ها حتماً بر دیگری تأثیر خواهد گذاشت. فقط می‌توانم آرزوم کنم که پژوهشنامه، کار خیلی بزرگی را که شروع کرده، ادامه بدهد و همه دوستانی که دغدغه کار نقد دارند، دور هم جمع شوند و بتوانند کار خودشان را دنبال کنند و روز به روز حاصل کار ما بهتر شود. هم چنین، امیدوارم این بحث همان طور که عرض کردم، در محیط‌های آکادمیک و دانشگاهی هم بیشتر و بیشتر مطرح بشود و افراد بیشتری به این کار روی بیاورند. شاید بشود گفت که در تمام این صحبت‌ها، یک واژه کلیدی هست که شماها همه بهتر از من می‌شناسید و آن بحث آزادی است. تمام این‌ها در گرو آزادی است و در حقیقت، نوعی مقرر و سنجش است برای این که ببینیم چه قدر به آزادی رسیده‌ایم.

کاموس: بله، این بحث آزادی خیلی مهم است و منظور من هم از این صحبت که گفتیم نقد امروز در نهایت، به طرح چند پرسش می‌رسد، در واقع همان رهاشدگی نقد و رسیدن به نوعی آزادی است. طرح یک پرسش در نقد، نه به معنای ضعیف کردن نقد است و نه به معنای خفیف کردن آن، بلکه به معنای گسترش توانان ادبیات و نقد است. اما این که ما نقد را فقط با تئوری‌های روش‌مند نگاه بکنیم، به عنوان یک روش، مثبت و خوب است، اما سرانجام هر تئوری، یک روش ارائه می‌دهد و به یک مدل می‌رسد که خود آن مدل، یک جور مطلق‌گرایی است. و گذشته از آن، اگر هم ما این کار را انجام بدهیم، به محصولی می‌رسیم که این محصول، مصرفش فقط



ادبیات کودک است. یعنی اگر براساس تئوری‌های نقد عمل کنیم، به محصولی می‌رسیم که به کار خود نقد می‌آید و به گسترش نقد دامن می‌زند، اما به گسترش ادبیات چه؟ اما اگر نقد را به عنوان طرح چند پرسش نگاه بکنیم، هم به عنوان یک ارتباط چند وجهی بین مخاطب، منتقد و نویسنده، به گسترش ادبیات منتج می‌شود و هم به سمت یک نداریم جز این که این مراحل را طی کنیم.

حجوانی: چون وقت جلسه رو به اتمام است، من تقاضا می‌کنم آقای دکتر هم به عنوان حسن ختام، اگر نکته‌ای در نظر دارند، اشاره کنند.

حقیق شناس: استدعا می‌کنم. اول این که از دوستان عذر می‌خواهم اگر خیلی با دست پُر به این میدان وسیع نیامده‌ام. دوم، به شما تبریک می‌گویم برای تدارک چنین جلساتی و چنین مجله خوبی به نام پژوهشنامه که واقعاً پُروپیمان است از هر نظر. دیگر این که نقد، متعلق به جهان جدید و متعلق به همان مدرنیته است. به این صورت که وقتی انسان به جای قبول احکام پیشین، سعی کرد که خودش با خرد خام خودش، به نتایج خودش برسد، متوجه شد که این خرد خام لغزش پذیر است و مدام اشتباه می‌کند. بنابراین، اگر به حال خود رها شود، ممکن است مشکلات عدیده‌ای بروز کند. باید پیشتر چیزی باشد که بتواند به آن تکیه بزنند. این تکیه‌گاه، چیزی نیست جز نقد. نقد در حقیقت، لازمه آزادی فکر است. همین قدر که انسان می‌خواهد یک تصمیم ازادانه بگیرد، یا توجه به این که در معرض خطاست، کسی باید کنترلش کند. در جهان امروز، دیگر کنترل از بالا نیست، کنترل از پایین هم نیست و یا از اطراف. پس خودمان باید همدیگر را کنترل کنیم. نقد، زاده آزادی فکر و آزادی اندیشه است. وقتی قرار شد که خود ما انسان‌ها همدیگر را بسنجیم و نقادی کنیم، به پایگاهی نیاز داریم. نقد باید دیدگاه داشته باشد این دیدگاه مرتب عوض

خود نقد است. یعنی اگر براساس تئوری‌های نقد عمل کنیم، به محصولی می‌رسیم که به کار خود نقد می‌آید و به گسترش نقد دامن می‌زند، اما به گسترش ادبیات چه؟ اما اگر نقد را به عنوان طرح چند پرسش نگاه بکنیم، هم به عنوان یک ارتباط چند وجهی بین مخاطب، منتقد و نویسنده، به گسترش ادبیات منتج می‌شود و هم به سمت یک

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان



جور آزادی حرکت می‌کند که در واقع به گسترش نقد هم می‌انجامد. اگر بخواهیم به اصول ثابت و مشخصی پایبند باشیم و از آن‌ها عدول نکنیم، نتیجه‌اش چیز جالبی نخواهد بود.

شیخ الاسلامی: ما یازم برای روشن شدن مطلب، توضیحی خدمت خانم حاجی نصرالله عرض کنم. ببینید، هر مکتبی پایه‌های شناخت‌شناسی خودش را دارد و شما نمی‌توانید تصمیم بگیرید که امروز براساس نظریات روان‌کاوانه نقد بنویسید و فردا براساس مکتب ساختارگرایانه. این‌ها از دو خاستگاه مختلف هستند و از نظر منطقی یک نفر نمی‌تواند دو منبع فکری متضاد داشته باشد. نظریه‌ها و مکاتب ادبی، قسمتی از یک جهان بینی کامل است که آن جهان بینی‌ها معمولاً با هم تضاد و تناقض دارند. نکته دیگر این که ما الان تئوری ادبیات کودک نداریم و سیستم فکری ما فاقد تئوری

شده است. دیدگاه جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، فلسفی، دیدگاه ادبی داریم و دیدگاه‌های مختلف دیگر همین طور. آقای شیخ‌الاسلامی گفتند، هر نقدی در چارچوب یک تئوری است و فقط تئوری، پس نقد یعنی دیدن و سنجیدن حرف دیگران در چارچوب یک نظریه. چرا؟ برای این که این کسی هم که می‌خواهد نقد بکند، ممکن است اشتباه کند. اگر در یک چارچوب نظری باشد، جلوی این اشتباه گرفته می‌شود. پس در درجه اول، برای این که بتوانیم نقد بکنیم، باید نظریه داشته باشیم. نظریه‌ها یا نظریه‌های درون ادیبی است یا نظریه‌های بیرون ادیبی. مثلاً جامعه‌شناسی است یا روان‌شناسی یا زبان‌شناسی و چه و چه. حالا دریدا می‌گوید، نه آقا! هیچ کدام این‌ها؛ یعنی متفاوتی نقد به کنار. حالا موضوع این نقد چیست؟ ادبیات. شاید اشتباه کنم، ولی ادبیات واقعاً به لحاظ ماهیت ادبی، بزرگسال و کودک نمی‌شناسد. ادبیات از مقوله هنر است و در زبان تجلی می‌کند. از این نظر، چه برای کودک باشد، چه برای بزرگسال تفاوتی ندارد البته، فرق کودک و بزرگسال در این است که کودک، مثل هر بزرگسالی به لحاظ توانایی‌های ذهنی و مغزی کامل است، اما تجربه چندانی ندارد و از این نظر، سرمایه‌اش ناچیز است. اما چه چیزی جایش دارد؟ خیال. شما بهتر از بنده می‌دانید، چون کارتان یا کودکان است که در جهان کودکان، مرزی بین خیال و واقع وجود ندارد. عین و ذهن یکی است. برای این که ذهنش، عین عین است و عینش، ذهن است. به نظر بنده، در ادبیات کودک، دامنه‌محتوایی محدودتر است. به همان دلیلی که عرض کردم، کودک کم‌تجربه است. بنابراین باید با خیالش شروع

کنیم و ذره ذره او را به جاهای دیگر بکشانیم. این تنها تفاوتی است که بین ادبیات کودکان تا آن جا که بنده می‌دانم و ادبیات بزرگسالان وجود دارد. باز هم تکرار می‌کنم که من در این زمینه متخصص نیستم. با وجود این، به نظرم می‌سد که اگر منتقد ادبیات کودکان، به دانش مناسب نظری و شناخت مکاتب نقد مجهز باشد و تا حدودی هم دانش روان‌شناسی را بشناسد، بقیه‌اش درست می‌شود. حیوانی: از جمله اهدافی که ما در پژوهشنامه دنبال می‌کنیم، این است که متخصصان حوزه‌های دیگر را هم مثل دکتر حق‌شناس، به حیطه ادبیات کودک نزدیک کنیم. شماره بیست و هشت که در راه است، موضوعش همین موضوعی است که نشست امروز ما بود؛ یعنی تأثیر رویکردهای جدید نقد ادبی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان. بنابراین گزارش این جلسه از نوار پیاده می‌شود، مکتوب می‌شود و در شماره ۲۸ درج خواهد شد. خیلی ممنون. بیشتر مزارحمتان نمی‌شوم. خیلی سپاس‌گزارم. این شروعی بود آقای دکتر؛ چون یکی از ترفندهای دوستان این هست که ذهن متخصصان رشته‌های همسایه یا متداخل در ادبیات کودکان یا حتی دور از ادبیات کودکان را حساس کنند نسبت به این حوزه، نه این که بار اول است که ذهن شما حساس بشود نسبت به این مقوله. بلکه شاید یک قدری جدی‌تر. این که ما حضوراً خدمت‌تان باشیم. شاید گاهی به دنبال این بروند که به بعضی از پرسش‌های این حوزه جدی‌تر بپردازند. این تلاشی است که ما می‌خواهیم بکنیم. برای به میدان آوردن متخصصان رشته‌های دیگر که این حوزه را غنی بکنیم. از حضور همه دوستان سپاس‌گزارم.